

### نوشته‌ی : سیمین تاج عیسی زاده

بازی‌ها:

(مادر دختتر عروسک روباه طاووس کلاغ مار ماهی ۱ ماهی ۲ ماهی ۳ ماهی ۴ ماهی ۵ هشت پا فرشته)

(کابوس دریا. موسیقی. دختر هراسان در میان آبهای دریا. می‌گردد و آثار ترس از حرکات و صدایش پیداست. بازوی هشت پا از پشت صحنه نمایان می‌شود. هراس دختر افزون‌تر می‌شود. بعد از لحظه‌ای پای دیگر و بعد پای سوم... پاها دختر را در میان می‌گیرند، دختر در اوج ترس جیغ می‌کشد، صحنه دریا با صحنه اتاق تعویض می‌شود. دختر کنار تخت خواب گریه می‌کند. مادر با عجله وارد می‌شود)

**مادر:** بیدار شو عزیزم، بیدار شو دخترم، چی شده؟ خواب بدی دیدی؟

**دختتر:** (با گریه) بله مامان جون، یه خواب وحشتناک

**مادر:** خب، حتماً روز خوبی رو نگذروندی، اتفاقی افتاده دخترم؟ امتحانت رو خراب کردی؟ با کسی حرفت شده؟ آخه یه چیزی بگو، حرفی بزن، چی شده دخترم؟

**دختتر:** تو رو خدا مامان دست از سرم بردارین، از خودم هم دیگه بدم

میاد.

**مادر:** آخه چرا؟ مگه چه اتفاقی افتاده؟

**دختتر:** گفتنش برای شما چه فایده‌ای داره؟ غیر از این که...

**مادر:** غیر از این که چی؟

**دختتر:** هیچی، تو رو خدا بذارین راحت باشم.

**مادر:** عزیزم، من فقط می‌خوام بدونم چی شده؟ آخه نگرانتم، تو رو

خدا هر چی شده برام بگو شاید بتونم کمکت کنم!

(مکث)

**دختتر:** تنها دوستم رو از دست دادم، دیگه هیشکی رو ندارم که باهاش

حرف بزنم، هیشکی رو ندارم که به حرفام گوش کنه، هیشکی...

می‌فهمین؟ (گریه می‌کند)

**مادر:** آخه چرا؟ مگه دختر همسایه

**دختتر:** اونم دیگه با من دوست نیست، تموم حرفایی رو که بهش گفته

بودم به بچه‌ها گفته

**مادر:** خب، مگه چه عیبی داره؟

**دختتر:** چه عیبی؟! آخه اون حرفا یه راز بود، نمی‌خواستم غیر از اون

کس دیگه‌ای بدونه

**مادر:** خب اگه راز بوده پس کار خوبی نکرده، اشتباه کرده، حالا بگرد

شاید یه دوست بهتر پیدا کنی و حرفات رو به اون بزنی

**دختتر:** نه من از همه‌شون بدم میاد، دیگه نمی‌خوام ریختشونو ببینم

(گریه می‌کند)



**مادر:** خیلی خب، حالا بگیر بخواب، وقتی بیدار شدی مفصل باهم حرف می‌زنیم، بخواب دخترم. مادر خارج می‌شود. دختر همچنان گریه می‌کند)

**دختر:** خدایا، پس من راز دلمو به کی بگم؟ به تو بگم؟ (به یک عروسک اشاره می‌کند) یا به تو؟ یا به تو که از همه‌شون عزیزتری؟ مادر می‌گه نباید با شما حرف بزنم، ممکنه بچه‌ها مسخره‌م کنن، ولی.... ولی آخه مگه غیر از شماها با کی می‌تونم حرفای نگفته مو بگم؟ شماهام که هیچ وقت جوابمو نمی‌دین!! (گریه می‌کند). «موزیک» (عروسک جان می‌گیرد، می‌ایستد، برمی‌گردد، کم‌کم حرکات او بدل به حرکات انسانی می‌شود)

**عروسک:** سلام، چرا گریه می‌کنی؟ (دختر وحشت‌زده به عقب برمی‌گردد و جیغ کوتاهی می‌کشد)

**عروسک:** نترس، منم عروسک. خیلی وقتاً با من حرف زدی یادته؟ خب حالا من دارم باهات حرف می‌زنم، چرا ترسیدی؟  
**دختر:** من... من اصلاً نمی‌ترسم ولی...

**عروسک:** ولی نداره، امروز منم می‌خوام باهات صحبت کنم، اول اشکاتو پاک کن (صورتش را پاک می‌کند)

**عروسک:** خوبه، حالا بگو ببینم چرا گریه می‌کردی؟

**دختر:** راستش، نمی‌تونم به تو نگم، امروز بهترین دوستم حسابی عصبانیم کرد. اون قدر که تموم روز نفهمیدم تو مدرسه چی گذشت، کاری کرد که هیچ انتظارشو نداشتم

**عروسک:** چطور؟ مگه چی کار کرد؟

**دختر:** رازمو پیش تموم بچه‌ها گفتم، آخه چه طوری، میشه دیگه بهش اعتماد کنم؟

**عروسک:** راست می‌گی، ولی برای پیدا کردن یه دوست خوب باید بیشتر بگردی.

**دختر:** نه... من نمی‌تونم یه دوست خوب داشته باشم، اونا هیچ کدومشون نمی‌خوان با من یکرنگ باشن.

**عروسک:** عزیزم، کسی که راز تو رو نمی‌تونه نیگه داره، رازخودشو هم نمی‌تونه حفظ کنه.

**دختر:** پس من چیکار کنم؟ حرفا مو به کی بزنم؟

**عروسک:** به یک دوست، یه دوست خوب، من کمکت می‌کنم تا پیداش کنی

**دختر:** جدی می‌گی؟ تو... تو کمک می‌کنی؟

**عروسک:** معلومه، برای همین اومدم پیش تو. (دختر فریادی از روی خوشحالی می‌کشد)

**دختر:** وای خداجون، چه عالی... ولی.... ولی تو که فقط یه عروسکی، چطوری می‌خوای به من کمک کنی؟

**عروسک:** این جور نیگام نکن اولاً خیلی چیزا می‌دونم و بلدم، از اون گذشته «دختر گل» تو رو خیلی دوست داره و برات یه هدیه خیلی ارزشمند فرستاده که حسابی به دردت می‌خوره.

**دختر:** «دختر گل»؟ نمی‌شناسمش.



**عروسک:** «دختر گل» ملکه شهر عروسکها به خاطر رفتار خوبت با عروسکها این هدیه رو برات فرستاده... بیا (دستبندی از گل و مقداری گل در یک سبد)

**دختر:** وای خدای من چقدر قشنگه! (دستبند را به دست می‌کند)

**دختر:** خب اینا چیه؟

**عروسک:** با اینا باید خودت یه دستبند بسازی بعدش باید بگردی و کسی رو پیدا کنی که دستبند تو توی دستش بره، همون کس دوست واقعی توئه که حرفات رو گوش می‌کنه و راز تو رو نیگه می‌داره

**دختر:** پس خاصیت دستبند خودم چیه؟

**عروسک:** اون یه هدیه باارزشه، یه دستبند جادوئی، خاصیتهای زیادی داره.

**دختر:** مثلاً؟

**عروسک:** یکی از کاراش اینه که به هر جایی که اراده کنی تو رو می‌بره.

**دختر:** چه عالی. از کی می‌تونم شروع کنم؟

**عروسک:** از هر موقع که دستبند گل رو بسازی

**دختر:** پس شروع می‌کنم

**عروسک:** منم کمکت می‌کنم. (موزیک) (هر دو شروع به ساختن دستبند گل می‌کنند.)

**عروسک:** خب ایمنم از دستبندگل، حالا می‌خوای کجا دنبالش بگردی؟

**دختر:** دنبال کی؟

**عروسک:** دنبال یه دوست دیگه، یادت رفت؟

**دختر:** نه... ولی این قدر این دستبندها قشنگن که دلم می‌خواد فقط به اینا نیگا کنم

**عروسک:** به هر حال یادت نره که قراره بگردی دوستت رو پیدا کنی؟

خب می‌خوای از کجا شروع کنی؟ از مدرسه؟

**دختر:** نه حرفش رو هم نزن

**عروسک:** از فامیل؟

**دختر:** نه

**عروسک:** از محله

**دختر:** نه

**عروسک:** پس از کجا؟

**دختر:** دلم می‌خواد برم به جاهای دور از اینجا، خیلی دورتر، دوست

خوبم حتماً اونجاست

**عروسک:** بیابون؟

**دختر:** نه

**عروسک:** کوه؟

**دختر:** نه

**عروسک:** جنگل؟

**دختر:** جنگل؟ (عروسک تأیید می‌کند)

**دختر:** خوبه، چطوره از جنگل شروع کنیم، من حیوونا رو دوست

دارم.



**عروسک:** خیلی خب، حالا چشمت رو ببند، دستبند خودت رو دوبار به طرف راست بچرخون و این حرفا رو تکرار کن: من می‌خوام مرغ پرنده، من می‌خوام اسب دونده، آخه من قصد سفر دارم، کی ترس از خطر دارم. (دخترک همراه با عروسک تکرار کرده و ورد را می‌خواند.

موزیک. صحنه به جنگل تبدیل می‌شود)

(صحنه جنگل - دام و تکه‌ای دنبه در وسط آن. روباه و طاووس وارد می‌شوند. روباه دوربینی به گردن دارد.)

**روباه:** ایناهاش، دیگه رسیدیم دوست عزیز، دیدی چقدر نزدیک بود؟  
**طاووس:** مُردم بس که راه رفتم، تو هم با این کارات!

**روباه:** طاووس عزیز! باور کن به زحمتش می‌ارزه، فکر شو بکن!!  
عکس زیباترین پرندۀ جنگل، طاووس عزیز روی تن تموم درختای جنگل، چی میشه دوست عزیز، چی می‌شه؟! (غرور و تکبر طاووس)  
**طاووس:** حالا نمی‌شد این عکس رو همون‌جا جلوی لونه من می‌گرفتی؟

**روباه:** غافلی دوست عزیز، غافلی! منظره این قسمت از جنگل بکر و دست نخورده‌س، منظره اینجا رو هیچ کجای عالم نداره دوست عزیز!  
**طاووس:** خیلی خب، حالا باید کجا ایستم؟

**روباه:** (به طرف تله اشاره می‌کند) اونجا! جلوی اون درخت. باور کن عالی‌ه، محشره دوست عزیز

**طاووس:** (مردد) اونجا؟! ولی... ولی

**روباه:** ولی نداره دوست عزیز! حیف که نمی‌تونی از توی دوربین نگاه

کنی ببینی چی می‌شه!! برو دیگه

**طاووس:** آخه اونجا که منظره‌ش با جاهای دیگه فرقی نداره

**روباه:** از تو بعیده دوست عزیز، از تو بعیده، فکرشو بکن وقتی رنگهای دم زیبات که رنگین کمونو از رو برده توی عکس بیفته، وقتی عکستو رو تموم درختا بزنن، چی میشه دوست عزیز، چی می‌شه؟!

(طاووس محو تعریفهای روباه، کم‌کم به طرف تله می‌رود)

**طاووس:** خوبه؟ همین جا خوبه؟

**روباه:** یه کم دیگه برو عقب‌تر

**طاووس:** اینجا داره حالمو به هم می‌زنه، زودتر عکستو بگیر، بوی دنبه همه جا رو گرفته

**روباه:** چه حرفا می‌زنی دوست عزیز؟

**طاووس:** آخه اینجا یه جوویه (کمی عقب‌تر می‌رود)

**روباه:** یه کمی، عقب‌تر، (کلاغ قارقارکنان سر می‌رسد)

**کلاغ:** قار قار... کجائین با شماهام؟ تموم سوراخ سنبه‌ها رو سر زدم (فریاد می‌زند) آهای داری چیکار می‌کنی؟ زود از اونجا برو کنار، اون یه تله است

**طاووس:** (با وحشت) چی؟ تله؟ (دور می‌شود)

**کلاغ:** آره تله‌ست، اون تیکه دنبه رو نمی‌بینی؟ طعمه‌ست. روباه عزیز شما چطور این تله رو ندیدی؟ نزدیک بود کلک طاووس کنده بشه!!  
شاید هم دیدی!!

**روباه:** (دستپاچه) چی؟ چی؟ تله!! وای خدای من، دوست عزیز خدا



رحم کرد و گرنه

**کلاغ:** بله و گرنه (کلاغ بالش را به تله می زند و به سرعت بال می زند و می گریزد. تله با صدای مهیبی بسته می شود. دنبه وسط آن گیر می کند)

**روباه:** حیف... حیف اون دنبه دوست عزیز! حیف شد

**طاووس:** ای حقه باز... پس تو... پس تو

**روباه:** نه نه باور کن دوست عزیز من قصدم این نبود، پیش اومد! می فهمی؟!

**کلاغ:** دست وردارین بابا! اومدم به خبر مهم بهتون بدم

**روباه:** خب چه خبری داری دوست عزیز!

**طاووس:** ببخود حرف تو حرف نیار، تو راستی راستی داشتی منو مینداختی تو تله؟

**روباه:** باور کن طاووس عزیز که...

**کلاغ:** آه... گفتم دست وردارین، حالا یه مسئله مهمتری پیش اومده

**روباه:** بگو دوست عزیز، چیه خبرت؟

**کلاغ:** الان سر رام یه دختری رو توی جنگل دیدم که عروسکش هم بغلش بود داشت دنبال یه دوست می گشت

**روباه:** خب؟

**کلاغ:** خب به جمالت! دختره دنبال یه دوست می گرده، بهش گفتم اون قدر برات دوست پیدا کنم که خودت بگی بسّه، آوردمش اینجا.

**طاووس:** از کجا می خوای واسهش دوست پیدا کنی؟ لابد این روباه حقه باز! هان؟

**روباه:** اتفاقاً فکر بسیار خوبی کردی... اگه بتونیم یه جوری دختره رو برای اون مار بدجنس ببریم تا مدتی از آزار و اذیتش در امونیم، از همه مهمتر از حالا به بعد جارو کردن لونه مار هم به گردن اون میفته.

**طاووس:** گفتمی مار بدجنس؟ از کی تا حالا جناب مار تبدیل شده به مار بدجنس؟

**روباه:** منظورم دختره بدجنس بود. به هر حال من نقشه خوبی دارم، حالا کجاست؟

**کلاغ:** دیگه باید پیداش بشه، آهان دارم می بینمش، قارقار... (آرام) هی اومد (بلند) بیا اینجا دوست عزیز (دختر وارد می شود)

**دختر:** (مردد) سلام

**روباه:** سلام! سلام، خوش اومدی، دوست عزیز

**دختر:** طاووس قشنگ، سلام. وای خدای من چه پَر و دُم قشنگی! (طاووس با تکبر خود را برمی گرداند)

**روباه:** اونو ولش کن، یه کم افاده ایه

**کلاغ:** شوخی می کنه، اون یه کمی دیر آشناست ولی دوست خویبه

**روباه:** خب شنیدم که دنبال یه دوست می گردی!

**دختر:** بله و با خودم گفتم شاید بتونم اینجا کسی رو پیدا کنم که حرفامو بهش بزنم، رازمو بهش بگم

**طاووس:** مگه بین هم سن و سالهای خودت دوست نداری؟

**دختر:** چرا، اونا دوستای خوبی هستن، اما راز منو نتونستن نیگه دارن، ضمناً یه دستبند خیلی قشنگ هم دارم که می خوام اگه دوست واقعی



خودمو پیدا کنم دستبند رو به دستش امتحان کنم. حتماً توی دستش می‌ره، نیکاش کنین!!

(هر سه به سمت دختر هجوم می‌آورند)

**هر سه:** کوش؟ (بعد از لحظه‌ای) چه جالبه! چه قشنگه! خدای من!

**کلاغ:** دختر خانم مهربان محترماً باید به عرض برسانم که در تمام این جنگل دوستی مهربانتر از من پیدا نمی‌شود. چون تا به حال جون بسیاری از این حیوونا رو نجات دادم و از همه مهمتر تنها کسی هستم که می‌تونم آدرس بوته‌های توت‌فرنگی خوشمزه رو بهت نشون بدم. پس این دستبند مال منه!

**طاووس:** تو دستبند می‌خوای چیکار سیاه برزنگی؟

**کلاغ:** طاووس جان، تو که می‌دونی من واسه کلکسیونم می‌خوام، نمی‌دونی که چه کیفی داره، شباً که توی لونه‌م دور خودم می‌چینمشون، چه برقی دارن! فکر نمی‌کنم از من لایق‌تر به تورت بخوره دختر جان... پس دستبند رو رد کن بیاد اینجا!

**دختر:** رد کنم؟

**کلاغ:** آره دیگه یعنی بدهش به من

**دختر:** تو حیوون بامزه‌ای هستی خیلی دلم می‌خواد باهات دوست باشم. (دستبند را به طرف او دراز می‌کند) بیا

**عروسک:** چیکار داری می‌کنی؟ این قدر عجول نباش، یه بار امتحانش کن

**دختر:** امتحان؟

**کلاغ:** باکی داری حرف می‌زنی؟

**دختر:** با عروسکم

**کلاغ:** با عروسکت؟! وای خدا جونم چقدر جالبه. با عروسکم (می‌خندد) با عروسکم (می‌خندد) آهای ساکنان جنگل بزرگ (شروع به پرواز کرده در تمام طول صحنه می‌پرد و جار می‌زند) خبر... خبر... بدونید و آگاه باشید... یه خبر بامزه... اینجا یه دختری هست که با عروسکش حرف می‌زنه! وای خدا جون مردم از خنده... خبر دارم... دختر دیوونه‌ای که با خودش حرف می‌زنه... خبر جالب... خبر شنیدنی

**دختر:** (با عصبانیت) بسّه دیگه. کاش، اصلاً با تو حرف نزده بودم و به تو هیچی نگفته بودم.

**طاووس:** من هرچند به دستبند تو احتیاجی ندارم، زیبایی پر و بالم اون قدر هست که نیازی به اون نداشته باشم، ولی باید بدونی که توی این جنگل از من اصل و نسب‌دارتر پیدا نمی‌کنی. خانواده بزرگ ما وقتی از هندوستان کوچ کردند...

**کلاغ:** تو رو خدا ماجرای خانواده‌تون رو دیگه بازگو نکن، دیوونه شدیم

**دختر:** تو خیلی قشنگی (به سمت طاووس رفته او را نوازش می‌کند) داشتن دوستی مثل تو خیلی خوبه. رنگ آمیزی دُمت بی‌نظیره (دستبند را به طرف طاووس دراز می‌کند) بیا

**عروسک:** بازم عجله کردی؟ گفتم امتحانش کن



## کمی نزدیکتر

۱۶

**طاووس:** من چندون احتیاجی به اون دستبند ندارم، اما حیفه که به دست و پای این روبهک یا اون کلاغ بد ترکیب بیفته.

**کلاغ:** به من می‌گی بد ترکیب؟ تقصیر منه که چند دقیقه پیش از مرگ نجات دادم، تله یادت رفت؟

**طاووس:** من خودم فهمیده بودم اون یه تله‌س. دیگه نمی‌خواد این قدر منت بذاری، ایکبیری!

**روباه:** بابا حالا وقت این حرفا نیست دوستان عزیز! چرا ندید بدید بازی در می‌یارین... دوست عزیز ما خسته‌س، بهتره ببریمش به جایی که استراحت کنه و با دوست دیگرمون جناب مار آشنا بشه

**دختر:** (وحشت زده به آغوش عروسک پناه می‌برد) مار؟!؟

**روباه:** اوه نترسید، ایشون زیباترین و مهربانترین ماری هستن که تا به حال کسی دیده و ابداً آزار زهر و نیششون به آدمی نرسیده.

**کلاغ:** بله، یه مار کاملاً بی‌خطر!

**روباه:** زیبا و دوست داشتنی بذار صداشون بزنم.

**روباه و کلاغ:** (باهم) جناب مار، جناب مار... (موسیقی مار از سوراخ

بیرون می‌خزد، دختر وحشت زده به عروسک پناه می‌برد)

**مار:** چه خبره؟ نمی‌ذارین استراحت بکنم. (خمیازه‌ای می‌کشد) چه خبر تونه؟ (همه سلام می‌کنند. مار با تکان دادن سر جواب می‌دهد. از

جلو همه رژه می‌رود) هوم!... (با دم اشاره به دخترک می‌کند) این غریبه؟

**روباه:** دختر خوبیه، مهمونه، خیلی هم نازه

**مار:** (با دم خود زیر چانه دختر می‌زند) آره... نازه... نازه... (خود را

## کمی نزدیکتر

۱۷

ناگهان جمع کرده آروغ می‌زند) اوه ببخشید گوشت بچه آهو اصلاً بهم نمی‌سازه. (با دم دندانهایش را خلال می‌کند) خب؟

**روباه:** عرض شود که این دختر خانم و عروسکش دنبال یه دوست می‌گردن که دستبند قشنگو به دستش امتحان کنن، منم یه راست آوردمشون خدمت شما.

**طاووس:** اولاً تو نیاوردی، و ما آوردیمش، از اون گذشته دستبند قرار شد مال من باشه.

**روباه:** چه خودخواه، صاحب دستبند رو جناب مار تعیین می‌فرمایند، از خود راضی

**مار:** بهتره خفه خون بگیری روباه عزیز به طاووس کاری نداشته باش.

**طاووس:** آخیش دلم خنک شد.

**مار:** اون دستبند رو نشون بده ببینم. (دختر دستبند را با ترس به او نشان می‌دهد)

**دختر:** بفرمایید. جناب مار، (مار با دقت به دستبند نگاه می‌کند، هر سه حیوان دیگرم به آن خیره می‌شوند.)

**مار:** جالبه، بیا جلوتر دختر کوچولوی ناز، از من نترس بیا جلو

**دختر:** من... من از شما نمی‌ترسم... تازه... فکر می‌کنم خیلی هم قشنگ هستین ولی این دستبند

**مار:** اوه... می‌دونم با تمام وجود می‌خوای به من تقدیم کنی...

می‌پذیرم دختر کوچولو... می‌پذیرم

**دختر:** نه... من باید این دستبند رو به کسی بدم که توی دستش بره.



**طاووس:** جناب مار، شما که گنجینه گرانمایی دارین، این برای شما چه ارزشی داره؟

**مار:** طاووس عزیز این دستبند یه چیز دیگه‌ست، یادمه مثل دستبندی که مرحوم مادرم بهم داده بود. اصلاً نکنه

**دختر:** نه به خدا اینو دخترگل برام فرستاده، مال خودمه

**مار:** نفهمیدم تو حرف من نه می‌یاری؟ (با تحکم) بدهش به من

**دختر:** نمی‌تونم باید صاحبشو پیدا کنم

**کلاغ:** دختر جون دیوونه نشو، هرچی جناب مار، می‌فرمایین انجام بده

**روباه:** عصبانیشون نکن (آرام) اصلاً بده دستبند رو من برات نیگه دارم.

**دختر:** نه... من باید صاحبشو پیدا کنم، کسی که این دستبند توی دستش بره

**روباه:** اشکالی نداره، چطوره جناب مار امتحان کنیم؟

**مار:** باشه دستبند رو بیارین جلو

**دختر:** ولی شما که دست ندارین جناب مار

**روباه:** چه بد شد جناب مار که شما از دور مسابقه رفتین کنار!

**طاووس:** واقعاً متأسفم

**کلاغ:** از اصل گویا این دستبند مال شما نبوده. (مار عصبانی به سوراخ می‌خزد)

**روباه:** خب کلاغ نازنین، دوست عزیز، نوبت شماست (کلاغ جلو

می‌آید دستبند به دستش نمی‌رود)

**طاووس:** متأسفم سیب سرخ برای دست چلاق مناسب نیست (کلاغ دلخور روی شاخه درختی می‌نشیند، پشت می‌کند)

**روباه:** دوست عزیز، طاووس بیا، شما بفرمایید (طاووس با غرور جلو می‌آید دستبند به زور هم به دستش نمی‌رود)

**روباه:** اوه... زیبای جنگل سیب سرخ به دست شما هم نیومد. (طاووس دلخور به گوشه‌ای می‌رود.)

**روباه:** دوست عزیز هیچ عجله‌ای ندارم و تا صداقت و دوستی‌مو به تو ثابت نکردم اون دستبند رو ازت نمی‌خوام حالا تا این جونورا سر نرسیدن بدو بریم به جای امنی که برات در نظر گرفتم، مار الان عصبانیه ممکنه کار دستت بده. راه بیفت (کلاغ و طاووس از نیمه صحبت او به حرفهایش گوش می‌دهند. دختر و عروسک پشت سر روباه بیرون می‌روند)

**کلاغ:** باز معلوم نیست چه کلکی توی کارش هست، بدو بریم دنبالشون، جناب مار شما هم بیاین، قارقار... (همه بیرون می‌روند، با اضافه شدن دو درخت صحنه دیگر. روباه و دختر و عروسک وارد می‌شوند.)

**روباه:** اینجا از همه جای جنگل امن تره، تا فردا اینجا می‌مونی بعدش خودم راهنمائی می‌کنم

**دختر:** کجا؟

**روباه:** اونجا، کنار اون درخت، اینجا خیلی امنه، برو دوست عزیز، برو خیالت راحت باشه.



(دختر با تردیدی به سوی درخت می رود و روباه چند بار اصرار کرده به او اطمینان خاطر می دهد. ناگهان دختر و عروسک به داخل گودال می افتند، فریاد دختر و عروسک)

**عروسک:** چی شد؟ چت شد؟

**دختر:** پام، پام خیلی درد می کنه

**عروسک:** چیزی نیست، (روباه موزیانه بالای سر گودال می آید)

**روباه:** خب دختر کوچولو حالا چطوری؟ جات امنه؟

**دختر:** ای روباه حقه باز، پس تموم اینا یه کلک بود؟ (گریه می کند)

**روباه:** نه... یه اتفاق... یه اتفاق ساده... حالا برای این که بیای بیرون دستبند رو به من می دی و گرنه خودت بهتر می دونی که شب می رسه و حیوونای جنگل هم به کسی رحم نمی کنن.

**دختر:** ای بدجنس

**عروسک:** دستبند رو بهش بده، باید از این گودال بری بیرون (کلاغ و

مار و طاووس سر می رسند. آرام آرام به سر گودال می روند.)

**دختر:** پس اول کمک کن پیام بیرون

**روباه:** نه دوست عزیز اول دستبند رو به من بده

**دختر:** بگیر (دستبند را برایش می اندازد، ناگهان روباه با دوستانش

روبه رو می شود.)

**روباه:** شما؟

**مار:** بله دوست عزیز، ردش کن بیاد

**روباه:** جناب مار باور کنین من قولش رو به سلطان دادم، صحبت جون

من در میونه.

**کلاغ:** ای حقه باز اون به دست تو نمی رسه

**طاووس:** جناب مار ازش بگیرینش بدینش به من

**مار:** زودتر بدهش به من (روباه عقب می رود و مار در تعقیب او جنگ و

گریز مار و روباه، طاووس و کلاغ نظاره گرند.)

**دختر:** پس من چی؟ منو بیارین بیرون

**عروسک:** منو پرت کن بیرون... زود باش

**دختر:** ولی...

**عروسک:** ولی نداره، زود باش تا سرشون گرمه بجنب (دختر عروسک

را بالای گودال می اندازد)

**دختر:** خب حالا چی؟

**عروسک:** دست منو بگیر و بیا بالا (تلاش می کند، دست عروسک کوتاه

است)

**دختر:** دستات کوتاس، دستم نمی رسه

**عروسک:** عیب نداره، موهام رو بگیر بیا بالا

**دختر:** ولی موهاش کنده می شه درد میاد

**عروسک:** عیب نداره، زود باش تا سرشون گرمه بیا بالا (موهایش را در

گودال دراز می کند، دختر بالا می آید)

**دختر:** عجب دوستایی تو جنگل پیدا کردم! بدو زودتر از اینجا بریم.

**عروسک:** می خوام یه چیزی جالبی بهت تشون بدم (دستبند را

برداشته و به او می دهد) بیا اول اینو بگیر



دختر: چه چیز جالبی؟

عروسک: از جلد در اومدن این حیوونا، بهت نگفته بودم اینم یکی از خواص دستبنده، حالا اونو دو بار به سمت چپ بچرخون و ورد و بخون، دستبند رو به طرف اونا بگیر

(دختر ورد را خوانده، دستبند را می چرخاند.... موسیقی... حیوانات ثابت شده از جلد بیرون می آیند همکلاسیهای دختر هستند.)

دختر: خدای من، چی دارم می بینم، اینا... اینا...؟

عروسک: درسته، همه شون آشنان همکلاسیهات هستن، بیا پشت درخت قایم بشیم

نقش مار: می گم اون خودکار مال منه، میدیش یا به زور ازت بگیرم؟

نقش روباه: باور کن مال خودمه، مامانم از سفر برام آورده.

نقش کلاغ: آره جون خودت! تو گفتی و ما هم باور کردیم، مامانت اینا کی رفتن سفر؟

نقش طاووس: حسود هرگز نیاسود، یه خودکار دست من دیده بین چه بی آبرویی واسه خودش درست کرده

نقش روباه: باور کن مال خودمه

نقش کلاغ: هی بچه ها اونجا رو (دختر را نشان می دهد) گمونم کار اونه، خودکار تو رو اون برداشته، خودم دیدم

نقش مار: بازم تو، آره، حالا مثل یه بچه آدم خودکارمو بده

دختر: من؟! به جون مامانم من ندیدمش

نقش روباه: کار خودش، بچه ها به زور ازش بگیرین (دختر را گرفته به

طرف گودال می آورند)

نقش مار: خودکار منو می دی یا بندازمت توی این گودال؟

دختر: (گریه می کند) نه... به خدا کار من نیست

عروسک: بازم می خوای اینجا بمونی؟

دختر: نه... نه دیگه نمی خوام

عروسک: زود باش ورد رو بخون، دستبند رو دو بار به راست

بچرخون، کجا می خوای بری؟

دختر: کوه، بیابون، دریا... دریا... آره دریا

عروسک: پس بخون... زود باش

(دختر ورد را می خواند، صحنه بعدی دریا) (موزیک موج آب، دسته ای از ماهیها در حال گذر)

ماهی ۱: می گم که خواهر

ماهی ۲: جون خواهر

ماهی ۱: اگه تاریکی بیاد، شکار گیرمون نیاد، چی میاد بر سر ما؟

ماهی ۲: جون خواهر یکی از میون ما بایستی بشه غذا

ماهی ۳: ولی کوهنوز تا شب؟ بیندین از غصه لب

ماهی ۱: ولی خواهر، از خروسخون تا حالا، جابه جا، وجب وجب،

هر گوشه رو ما گذاشتیم زیر پا

ماهی ۲: اما از بخت بد ما ماهیها، یه صدف حتی نشد نصیب ما

ماهی ۳: نبایستی غصه خورد، که شاید اون مار و خورد، اگه فکری

نکنیم، فکر شکاری نکنیم، همه مون در خطریم



**ماهی ۵:** خب معلومه، تا زمانی که یه فکری نکنین، همه با هم فکر بکری نکنین، اینه سرنوشت و روزگارتون، شب که شد، وای به روز و حالتون.

**ماهی ۱:** تو فقط هی بلدی حرف بزنی

**ماهی ۲:** تازه چی، حرفای بی ربط بزنی

**ماهی ۳:** ولمون کن، اصلاً حرفات بوی دردسر میده

**ماهی ۵:** آخه این که ما داریم زندگی نیست، همه از صبح تا غروب، توی هر گوشه دریای بزرگ، می کشیم سر، تا شکاری رو مهیا بکنیم، سر شب با خنده های ساختگی تقدیم حضرت والا بکنیم

(ماهی ۴ همراه دختر و عروسک شناکنان وارد می شوند.)

**ماهی ۴:** بچه ها نیگا کنین، من چی آوردم براتون، از ماهی بزرگترک، از پری قشنگترک، میون آب حیوونی گم شده بود، ماهی بوده ولی بی دم شده بود.

**ماهی ۳:** چی می گی خنگ خدا؟ آدمه این، ماهی نیستش، ولی خب لازمه این

**ماهی ۲:** چی چی رو لازمه این؟ ماکه موندیم تو هچل، شدیم همه مون مَچَل، چی می گی لازمه این؟

**دختر:** اگه لطف کنین، می شم ممنوتون

**ماهی ۱:** اون کیه همراهتون؟ اون آدمه؟

**دختر:** یه عروسک، دوستمه، همراهمه

**ماهی ۲:** ببینم خوردنیه؟ میشه خوردش دوستتو؟ (دختر هراسان

عروسک را بغل می کند)

**دختر:** خوردنی نیست به خدا، نمی شه خورد دوستمو

**ماهی ۱:** ولی ما گشنمو، شاید تو دروغ بگی، باید امتحان کنیم این دوستتو

**ماهی ۲:** آره ما گشنه مونه، اگه خوشمزه باشه؟ اگه با مزه باشه؟

**ماهی ۳:** تازه اون وقت باید تقدیمش کنین، بینواها، مگه آفتاب زده توی سرتون؟ سیماتون قاطی شده؟ آره، اگه خوشمزه باشه، اگه بامزه باشه تازه اون وقت باید تقدیمش کنین.

**ماهی ۵:** خب، این همون حرفیه که من می زنم، چرا باید هر چی پیدا می کنیم، تقدیم حضرت والا بکنیم؟

**ماهی ۲:** تو یکی بهتره حرفی نزنی

**ماهی ۴:** چیه؟ باز وقتی نبودم، خبری تازه شده؟ اتفاقی افتاده؟

**ماهی ۱:** نه بابا، چه اتفاق تازه ای؟ این ماهی فسقلی، که گمون می کنه خیلی باهوشه، حرفای صد تا به یه غاز می زنه

**ماهی ۴:** عجب... عجب... باشه عیبی نداره، حالا این دفعه دیگه، زبونش بند میاد، بذار وقتش برسه حالا بی صدا باشین، من هزار جور بامبول و کلک زدم، تاکه راهشو از این ورک زدم، حالا با دعوها تون، با کتک کاریها تون، با شکمهای دله، شکارو میدین یله.

**ماهی ۳:** خب نگفتی به چه کاری اومدی؟ خواشت از ما چیه؟

**دختر:** دنبال یه دست می گردم

**ماهی ۱:** دنبال یه دست می گردی؟!!



**دختر:** دستی که صاحب این دستبند باشه دستی که لایق این دستبند باشه

**ماهی ۲:** دستبندت خوردنیه؟

**ماهی ۳:** برو کشتک رو بساب، خب خواهشت از ما چیه؟

**دختر:** صاحب این دستبند و پیدا بکنین، این گره رو شماها واکنین (ماهی ها جلسه می گیرند و پیچ می کنند، دختر و عروسک هم با هم پیچ می کنند. ماهی ۵ نگران است.)

**ماهی ۳:** باشه، ما صاحب این دستبند و پیدا می کنیم، گره این کار تو واکنی

**ماهی ۴:** می بریمت یه جایی که جا باشه، صاحب این دستبند هم اونجا باشه

**ماهی ۵:** گوش نکن حرفاشونو، اینا با کلک بازی، حقه و دغل بازی، می برنت به مهمونی، چه همونی؟! چون غذا نیست، تو میشی نهارشون، تازه صاب خونه ش کیه؟ آخ چی بگم؟

**ماهی ۴:** داری بیش از اندازه حرف می زنی، واسه ت آشی بپزم که حظ کنی! حالا صبر کن بذار و قتش برسه، (رو به دختر) ببین خانوم کوچولو، توی این دریای شور، توی این بحر نمور، هر قدم خطر کمین راهته، دنبال ما راه بیای صلاحته.

**ماهی ۵:** گوش نکن حرفاشونو، اگه گم بشی تو این دریای شور، بهتره تا این جوری بری تو گور

**دختر:** اونا دوستای منن، توی این دریای شور، هر قدم خطر کمین

راهمه، دنبال اونا برم صلاحمه

**ماهی ۱:** پس حالا که همچی شده، هر دو تا پشت سر ما ماهیها، راه بیفتین، د بیاین آی تنبلا، حرکت

(ماهیها جلو و عروسک و دختر پشت سرشان می روند. هشت پا از پشت صخره ظاهر می شود.)

**هشت پا:** کجایین آی تنبلا؟ تنبلای ناقلا؟ نمی گین من گشنمه؟ نمی گین من تشنمه؟ ماهیای بی خیال، نمی گین غدام چی شد؟ آهای... غدام چی شد؟

(ماهی ها هراسان دور صحنه می چرخند، عروسک و دختر ترسان)

**ماهی ها:** اینجاییم حضرت والا، خدمتیم قدرت بالا

**هشت پا:** چی شد این غذای من؟ دردم و دواي من؟ چی شیکار کردین برام ها؟ چی شیکار کردین برام؟

**ماهی ۴:** یه نفر مهمون داریم، اما شیکار!! عرض شود که این ماهی فسقلی، بازبون تیز و تند و فلفلی، داره آشوب می کنه، لای چرخ حقه مون چوب می کنه، بهتره ادب بشه

**هشت پا:** بیا اینجا فلفلی، تا به حال خیلی بهت فرصت دادم، واسه این که باهوشی، دوستت دارم، اما از ظاهر کار معلومه پرو شدی، از قرار اطلاع، پرگو شدی، حالا واسه همیشه می کنمت تو شیشه، بیارینش جلو (ماهی ها، ماهی ۵ را جلو می آورند، ماهی ۵ سعی می کند بگریزد، هشت پا او را گرفته و می خورد، دختر و عروسک ترسیده فریاد می کشند)

**هشت پا:** خب، بد نشد، واما مهمون، قیافه ش که آشناس، انگار یک جا



دیدمش!

(ماهی ۳ بغل گوش هشت پا رفته پیچ می‌کند، هشت پا سر تکان می‌دهد و با یک پا به دختر اشاره می‌کند)

**هشت پا:** که این طور! که این طور! که دنبال یه دست می‌گردی؟ هان

**دختر:** بله دنبال یه دست می‌گردم

**هشت پا:** بیا جلو کوچولو، هیشکی اندازه من دست نداره، هیشکی اندازه من پا نداره!!

**دختر:** شما؟... نه...

**هشت پا:** چرا نه؟ مگه من دست ندارم؟ مگه من دل ندارم؟

**دختر:** چرا... آخه... ولی...

**هشت پا:** ولی بی‌ولی... حوصله‌م سر رفت دیگه، بیارین دختره رو

(ماهی‌ها سعی می‌کنند دختر را پیش هشت پا ببرند، موفق نمی‌شوند.

عروسک را می‌گیرند و پیش او می‌برند. هشت پا، پاهایش را دور عروسک حلقه می‌کند، دختر و عروسک وحشت می‌کنند.)

**دختر:** نه.... دست و پاش کنده می‌شه، به خدا خوردنی نیست

عروسکم

**هشت پا:** حیوون گشنه دیگه، این حرفا حالیش نمی‌شه، عروسک

دیگه کیه؟ یا الله بیا جلو دیگه

**دختر:** (فریاد می‌زند) نه... نه... اونو ول کن، من خودم به جاش می‌یام.

**هشت پا:** بسیار خوب، بسیار خوب (عروسک را رها می‌کند) حالا تو

بیا جلو

(ماهیها دختر را به جلو هدایت می‌کنند، دختر ترسیده جلو می‌رود. دختر در مقابل هشت پا ایستاده پشتش را به او می‌کند و چشمهایش را می‌بندد، هشت پا دهانش را روی شانه او می‌گذارد (فریاد دختر) با پایش او را می‌چرخاند. دختر بی حال و بی رمق می‌شود)

**عروسک:** بیدار شو، بیدار شو، (دختر چشمهایش را در حال چرخیدن باز می‌کند) دستبندت رو به راست بچرخون. بچرخون دیگه... حالا ورد را تکرار کن... زود باش وگرنه می‌خوردت... بگو

(دختر وزد را می‌خواند، عروسک هم همراه او باهم از صحنه خارج می‌شوند... موزیک... صحنه آسمان دختر و عروسک در میان ابرها به حالت اسلوموشن پرواز می‌کنند، کبوترها در حال پرواز هستند.)

**دختر:** نگاه کن، توی آسمون هستیم، آروز داشتم یه روز تو ابرا حرکت کنم. هی (با خوشحالی بین ابرها حرکت می‌کند)

**دختر:** کبوتر! کبوتر! قشنگ، ممکنه این دستبند رو امتحان کنین، دنبال صاحبش می‌گردم.

**کبوتر ۱:** من که دستبند گم نکردم، تو چی خواهر؟

**کبوتر ۲:** منم گم نکردم، این دستبند چی هست؟

**دختر:** دستبند یه دوست، دنبال یه دوست می‌گردم

**کبوتر ۱:** باشه حرفی نیست (دختر دستبند را به دست هر دو امتحان می‌کند)

**دختر:** نشد.... پس چیکار کنم؟ تو این آسمون بزرگ دیگه کسی نیست؟



**عروسک:** چطور کسی نیست؟ فرشته‌ها، فرشته‌های مهربون

**دختر:** کبوتر، کبوترای قشنگ، فرشته‌ها کجان؟

**کبوتر ۲:** بالاتر، بالاتر از اینجا، میون ابرا خونه دارن

**کبوتر ۱:** باید بری بالاتر، ما دیگه باید بریم، خداحافظ

**دختر:** خدا نگهدار، بهتره بریم بالاتر (فرشته‌وار می‌شود)

**فرشته:** دخترم، اینجا چیکار می‌کنی؟

**دختر:** سلام فرشته مهربون، کمکم کن، دیگه ناامید شدم. دنبال

صاحب این دستبند می‌گردم تا رازمو، راز دلمو براش بگم، اما هیچ جا

پیداش نمی‌کنم

**فرشته:** حتماً پیداش می‌کنی، ناامید نشو، لابد خوب نگشتی

**دختر:** جایی نمونه که نرفته باشم، اینجا آخرین جائیه که به عقلم

می‌رسه

**عروسک:** شاید خودش باشه، قیافه‌ش که خیلی مهربونه، امتحانش کن

**دختر:** باشه، خدا کنه خودش باشه، فرشته مهربون، میشه یه خواهشی

ازت بکنم؟

**فرشته:** چه خواهشی عزیزم

**دختر:** این دستبند رو اجازه بده به دستای تو امتحان کنم شاید گمشده

من تو باشی

**فرشته:** امتحانش عیبی نداره، ولی...

**دختر:** دیگه بهونه نیار، تو رو خدا اجازه بده امتحانش کنم.

**فرشته:** باشه امتحانش کن. (دستبند را امتحان می‌کند، کمی مانده که در

دستهای فرشته جا بگیرد، کمی برای او کوچک است)

**فرشته:** متأسفم عزیزم، فقط یه کم مونده بود که من از این امتحان

روسفید پیام بیرون

**دختر:** این از شانس لعنتی منه که نتونستم یه دوست خوب پیدا کنم،

می‌گم... نکنه ایراد از من باشه؟ شاید همه خوبن و این منم که باید

عوض بشم

**فرشته:** قرار شد ناامید نشی می‌دونی ناامیدی گناه بزرگیه، بازم بگرد.

حتماً پیداش می‌کنی. من دیگه باید برم ولی ازت می‌خوام که امیدوار

باشی، خداحافظ

**دختر:** خداحافظ، خداحافظ (فرشته می‌رود)

**دختر:** دیدی گفتم، دیدی گفتم من نمی‌تونم یه دوست پیدا کنم.

**عروسک:** حالا می‌خوای چیکار کنی؟ بازم به سفر ادامه می‌دی؟ این

دفعه کجا؟

**دختر:** دیگه خسته شدم، دلم برای خونه، برای اطاقم تنگ شده،

می‌خوام برم یه گوشه و گریه کنم، دلم حسابی گرفته. برگردیم خونه.

(دختر چشمهایش را می‌بندد و دستبند را به طرف راست می‌چرخاند و

ورد را می‌خواند. اطاق دختر)

**عروسک:** خب من باید برم، الان دیگه مادرت میاد، اون دستبند هم

فکر نمی‌کنم دیگه به درد بخوره، قصد سفر که نداری؟ (دختر سر

تکان می‌دهد) بسیار خب، پس امانت دخترگل رو باید براش ببرم.

(دختر دستبند را از دستهایش بیرون آورده و به او می‌دهد)



**دختر:** باز هم می یای؟ آخه می دونی من هیچ دوستی نتونستم پیدا کنم می خوام رازمو به تو بگم

**عروسک:** اگه تو بخوای بله، حتماً میام

**دختر:** ممنونم... خدا حافظ

**عروسک:** خدا حافظ (عروسک خارج می شود. دختر به یاد دستبند داخل سبد می افتد آن را برمی دارد)

**دختر:** عروسک جان، عروسک، کجا رفتی؟ اینو یادت رفت ببری، آهای عروسک جان، عروسک

(دختر روی زمین می افتد. دستبند از دستش رها می شود. گریه می کند. همان جاکه در اول نمایش بود. مادر وارد می شود. هراسان به طرف دختر می رود. شانه هایش را تکان می دهد)

**مادر:** چی شده دخترم؟ چی شده؟ حرف بزن عزیزم، (دستبند را می بیند)

**مادر:** وای خدای من دختر عزیزم چه دستبند قشنگی درست کرده (آن را برداشته به دست می کند. دستبند در دست مادر جای می گیرد)

**مادر:** نمی دونستم دختری به این هنرمندی دارم، حالا دیگه گریه نکن **دختر:** مادر جون، مادر... اون دستبند، اون دستبند توی دست شما رفت؟

**مادر:** آره دخترم، مگه چی شده؟

**دختر:** نمی دونین کجاها رو گشتم، جنگل، دریا، آسمون، دنبال صاحب این دستبند، دنبال کسی که بتونه راز منو نیگه داره، کسی که

حرف دلمو گوش کنه، اما پیدااش نکردم، این دستبند تو دست هیشکی نرفت، ناامید شدم، اما حالا این دستبند توی دست شماست، پس می توئم حرفامو به شما بزنم، شما دوست واقعی من هستین

**مادر:** عزیز دلم من همیشه حاضرم حرفاتو بشنوم

**دختر:** (گریه می کند) مادر جون، مادر... خیلی حرفا دارم که بهتون بزنم، خیلی حرفا.... مادر جون.

(مادر و دختر در آغوش هم فیکس می شوند.)